

تاریخ بیہقی

ابوالفضل بیہقی

به تصحيح على اكبر فياض



فهرست

- مقدمه مصحح [چاپ اول] ۱
 نسخه‌های خطی تاریخ بیهقی ۹

[باقیمانده مجلد پنجم]

- بیان آنچه به دست امیرمسعود روی داد ... ۳۱
 بیان آنچه از این گونه احوال و اخبار گذشت ... ۷۰
 بیان دنباله سرگذشت امیرمحمد ... ۸۹

[آغاز مجلد ششم]

- آغاز تاریخ امیر شهاب‌الدوله مسعود بن محمود ۱۱۷
 بیان سرگذشت ولی‌عهدی امیر شهاب‌الدوله مسعود ... ۱۳۵
 حکایت فضل سهل ذوالریاستین ... ۱۶۶
 بیان تاریخ سال ۴۲۲ ۱۷۵
 ذکر حکایت افشین و خلاص یافتن بودلف از وی ۲۰۲
 ذکر بردار کردن امیر حسنک وزیر رحمة الله علیه ۲۰۹
 بیان روانه کردن رسولان در این زمان به سوی قدرخان ... ۲۳۰
 قصه التبانة ۲۳۲
 سرگذشت امیر عادل سبکتگین رضی الله عنه ۲۳۵
 حکایت امیر عادل سبکتگین با آهوی ماده و بچه او ... ۲۳۷
 حکایت موسی پیغمبر علیه‌السلام با بره گوسپند ... ۲۳۹
 بقية قصة التبانة ۲۴۰
 بیان رونوشت نامه و پیامهای شفاهی فرستادگان مذکور ... ۲۴۷
 المشافهة الاولى ۲۴۹
 المشافهة الثانية ۲۵۲

بیان دستگیری اریارق، پرده‌دار و سردار سپاه هندوستان ...	۲۵۸
بیان دستگیری آسیقتگین غازی، سردار سپاه، و ...	۲۷۱
ذکر قصه ولایت مکران ...	۲۸۴

[آغاز مجلد هفتم]

ذکر خروج الامیر مسعود رضی الله عنه من بلخ الی غزنین	۲۸۹
بیان دستگیری ابویعقوب یوسف	۲۹۱
یادی از سرگذشت این غلام، طغرل عضدی	۲۹۸
ذکر الشیل	۳۰۷
بیان ورود فرستاده بغداد و ...	۳۳۹
تاریخ سال ۴۲۳	۳۴۰
ذکر احوال بوسهل محمد بن حسین زوزنی عارض و ...	۳۵۷
ذکر مثالی که از حضرت شهاب الدوله ...	۳۷۰
حکایت	۳۷۷
ذکر اخبار و احوال رسولانی که ...	۴۰۳
حکایت	۴۰۴
فصل در معنی دنیا	۴۲۵

[آغاز مجلد هشتم]

دنباله سال ۴۲۴	۴۳۹
ذکر آنچه به نشابور تازه گشت در تابستان این سال ...	۴۵۰
ذکر حال تلک الهندو	۴۶۰
الحکایة	۴۶۹
ذکر رسولان حضرتی که باز رسیدند ...	۴۸۱
ذکر احوال کرمان و هزیمت آن لشکر ...	۴۸۶
ذکر خروج الامیر مسعود من غزنه علی جانب بست ...	۴۸۹
سال ۴۲۶	۴۹۴
الحکایة فی معنی السیاسة ...	۵۱۰
داستان امیر عمرولیث در خراسان و ...	۵۳۹
سال ۴۲۷	۵۶۲
سال ۴۲۸	۵۷۴
داستان امیرالمؤمنین [هارون الرشید] با دو زاهد ...	۵۸۵

ذکر وحشتی که افتاد میان امیر مسعود رضی الله عنه و ...	۶۰۱
سال ۴۲۹	۶۰۹

[آغاز مجلد نهم (?)]

سال ۴۳۰	۶۳۹
شرح احوال علی قهندزی و گرفتاری او	۶۴۳
جنگ کردن با سلجوقیان در بیابان سرخس و ...	۶۵۶
ذکر رسیدن سلطان شهاب الدوله و ...	۶۷۷
در رثای بونصر مشکان	۶۸۹
رفتن امیر مسعود رضی الله عنه از هرات به جانب پوشنگ	۶۹۴
ذکر نسخه کتاب الی ارسلان خان	۷۲۶
قصه امیر منصور نوح سامانی	۷۴۰
سال ۴۳۲	۷۵۳
حکایت جعفر بن یحیی بن خالد برمکی	۷۵۸

[آغاز مجلد دهم]

تعریف ولایت خوارزم	۷۷۰
خطبه	۷۷۰
حکایت خوارزمشاه ابوالعباس	۷۷۳
بیان علت گسستن پادشاهی این خاندان و ...	۷۷۶
بیان آنچه پیرامون خطبه روی داد	۷۷۷
ذکر فساد الاحاد و تسلط الاشرار	۷۸۳
ملحقات تاریخ بیهقی	۸۰۳
تعلیقات	۸۱۵
ترجمه سه منظومه، یک خطبه	۸۳۵
گزیده لغات و ترکیبات دشوار	۸۴۱
فهرست اسامی اشخاص	۸۵۹
فهرست امکنه و قبایل	۸۷۵

[باقیماندهٔ مجلد پنجم]

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. زندگانی خداوندِ عالمِ سلطانِ اعظمِ ولیِّ النَّعمِ دراز باد در بزرگی و دولت و پادشاهی و نصرت و رسیدن به امانی و نَهْمَت در دنیا و آخرت. نبشتند بندگان از تگیناباد روز دوشنبه سوم شوال از احوالِ لشکر منصور که امروز اینجا مقیم اند بر آن جمله که پس ازین چون فرمان عالی در رسد فوج فوج قصدِ خدمتِ درگاهِ عالیِ خداوندِ عالمِ سلطانِ بزرگِ ولیِّ النَّعمِ اطال الله بقاءه و نصر لواءه [خداوند زندگانی او دراز گرداند و پرچمش را یاری دهد] کنند که عوایق و موانع برافتاد و زایل گشت و کارها یکرویه شد و مستقیم و دلها برطاعت است و نیتها درست، و الحمد لله ربِّ العالمین و الصَّلوة علی رسوله محمّد و آله اجمعین.

«و قضای ایزد عزّ و جلّ چنان رود که وی خواهد و گوید و فرماید نه چنانکه مراد آدمی در آن باشد، که به فرمانِ وی است سبحانه و تعالی گردشِ اقدار و حکم او راست در راندنِ منحت و محنت و نمودن

۱. قسمت موجود کتاب بیهقی از همین جا آغاز می‌شود و آنچه در نسخه‌ها مقدم بر این عبارت دیده می‌شود همه الحاقی است. رجوع کنید به شرحی که در مقدمهٔ کتاب گفته شده است.

این نوشته، نامه‌ای است که اولیای دولت امیر محمد پس از خلع او به امیر مسعود نوشته‌اند به تفصیلی که در خود نامه روشن است.

انواع کامکاری و قدرت، و در هرچه کند عدل است، و مُلک روی زمین از فضل وی رسد ازین بدان و از آن بدین الی ان یرث الله الارضَ و من علیها و هو خیر الوارثین [تا آنکه زمین و آنچه بر آن است به خدا باز رسد، که او بهترین وارثان است]. و امیر ابواحمد ادام الله سلامته شاخی بود از اصل دولت امیر ماضی انار الله برهانه هرکدام قویتر [۱] و شکوفه آبدارتر و برومندتر که به هیچ حال خود فرانستند و همدستان نباشد اگر کسی از خدمتکاران خاندان و جز ایشان در وی سخنی ناهموار گوید چه هرچه گویند به اصل بزرگ باز گردد. و چون در ازل رفته بود که مدتی بر سر مُلکِ غزنین و خراسان و هندوستان نشیند که جایگاه امیران پدر و جدش بود رحمة الله علیها، ناچار بیاید نشست و آن تخت بیاراست و آن روز مستحق آن بود، و ناچار فرمانها داد در هر بابی چنانکه پادشاهان دهند، و حاضرانی که بودند از هر دستی، برتر و فروتر، آن فرمانها را به طاعت و اتقیاد پیش رفتند و شروط فرمانبرداری اندر آن نگاه داشتند. چون مدتی وی سپری شد و خدای عز و جل شاخ بزرگ را از اصل ملک که ولی عهد به حقیقت بود به بندگان ارزانی داشت و سایه بر مملکت افکند که خلیفت بود و خلیفت مصطفی علیه السلام، امروز ناچار سوی حق شتافتند و طاعت او را فریضه تر داشتند. و امروز که نامه تمام بندگان بدو مورخ است، بر حکم فرمان عالی برفتند که در ملطفه‌ها به خط عالی بود و امیر محمد را به قلعه کوهتیز موقوف کردند سپس آنکه همه لشکر در سلاح صف کشیده بودند از نزدیک سرای پرده تا دورجای از صحرا، و بسیار سخن و مناظره رفت و وی گفت او را به گوزگانان باز باید فرستاد با کسان و یا با خویشتن به درگاه عالی بُرد، و آخر قرار بر آن گرفت که به قلعه موقوف باشد با قوم خویش و ندیمان و اتباع ایشان از خدمتکاران تا فرمان عالی تر بر چه جمله رسد

به باب وی. و بنده بگتگین حاجب با خیل خویش و پانصد سوار خیاره در پای قلعت است در شارستان رتبیل [۲] فرود آمده نگاهداشت قلعه را تا چون بندگان غایب شوند از اینجا و روی به درگاه عالی آرند خللی نیفتد. و این دو بنده را اختیار کردند از جمله اعیان تا حالا را چون از ایشان پرسیده آید شرح کنند.

«سزد از نظر و عاطفت خداوند عالم سلطان بزرگ ادام الله سلطانه که آنچه به اول رفت از بندگان تجاوز فرماید که اگر در آن وقت سکون را کاری پیوستند و اختیار کردند و اندر آن فرمانی از آن خداوند ماضی رضی الله عنه نگاه داشتند، اکنون که خداوندی حقتز پیدا آمد و فرمان وی رسید آنچه از شرایط بندگی و فرمانبرداری واجب کرد به تمامی به جا آوردند، و منتظر جواب این خدمت‌اند که بزودی باز رسد که درباب امیر ابواحمد و دیگر ابواب چه باید کرد تا برحسب آن کار کنند. و مبشران مُسرع از خیلانشان سوی غزنین فرستادند و ازین حالا که برفت و آمدن رایب عالی نصرها الله به هرات به طالع سعد، آگاه دادند تا ملکه سیده والده و دیگر بندگان شادمانه شوند و سکونی تمام گیرند و این بشارت را به سند و هند رسانند تا در اطراف آن ولایت خللی نیفتد به اذن الله عزّ ذکره.»

بویکر حصیری و منگیتراک برین جمله برفتند. و سه خیلانش مُسرع را نیز هم ازین طراز به غزنین فرستادند. و روز آدینه اینجا به تگیناباد خطبه به نام سلطان مسعود کردند؛ خطیب سلطانی و حاجب بزرگ و همه اعیان به مسجد آدینه حاضر آمدند و بسیار درم و دینار نثار کردند و کاری بانام رفت. و نامه رفته بود تا به بُست نیز خطبه کنند، و کرده بودند و بسیار تکلف نموده.

و هر روز حاجب علی برنشستی و به صحرا آمدی و بایستادی و اعیان و محتشان درگاه، خداوندان شمشیر و قلم، به جمله بیامدندی و